

درس سیزدهم: گردآفرید

۱- چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن، گشت کم

قلمرو زبانی: گزدهم: نام یکی از پهلوانان ایرانی / انجمن: جمع، سپاه

قلمرو ادبی: کم گشتن: کنایه از ناپدید شدن، اسیر شدن

قلمرو فکری: وقتی گردآفرید، دختر گزدهم، باخبر شد که فرماندهی دژ سپید (هجیر) اسیر شده است.

۲- زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار

قلمرو زبانی: برسان: مانند / گرد: پهلوان / به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه

قلمرو فکری: او زنی بود که مثل پهلوانان سوارکار، در میدان‌های نبرد، صاحب‌نام و مشهور بود.

۳- کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر، چنین ناآورد

قلمرو زبانی: کجا: که / زمانه: روزگار

قلمرو ادبی: مصراع دوم: تشخیص / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: او گردآفرید نام داشت. تا آن زمان دختری مانند او به دنیا نیامده بود. (بی نظیر و بی مانند بود).

۴- چنان ننگش آمد ز کارِ هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

قلمرو زبانی: لاله رنگ: به رنگ لاله، سرخ رنگ / به کردار: مانند

قلمرو ادبی: لاله: استعاره از صورت / مصراع دوم: تشبیه (صورتش مانند قیر سیاه شد) / ننگ، رنگ: جناس

قلمرو فکری: [گردآفرید] آنقدر از شکست هجیر عصبانی بود که صورت سرخش سیاه شد.

۵- پوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار، جای درنگ

قلمرو ادبی: واج آرایی «ر»

قلمرو فکری: فوراً مانند جنگجویان زره نبرد پوشید. زیرا درنگ و معطلی در آن شرایط جایز نبود.

۶- فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، باد پایی به زیر

قلمرو زبانی: فرود آمد: پایین آمد / به کردار: مانند

قلمرو ادبی: کمر بر میان بستن: کنایه از آماده شدن / مصراع اول: تشبیه / بادپا: کنایه از اسب / شیر، زیر:

جناس / کمر: مجاز از کمربند

قلمرو فکری: مانند شیر از قلعه پایین آمد، درحالی که کمربند بسته و سوار اسب تیزرویی شده بود. (کاملاً

آماده نبرد بود).

۷- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

قلمرو زبانی: گرد : غبار / رعد : غرش ابر

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه (گرد آفرید مانند گرد سریع آمد.) / مصراع دوم: تشبیه (گرد آفرید مانند رعد

پر خروش بود.) / گرد ، گرد: جناس

قلمرو فکری: گرد آفرید با سرعت روبروی سپاه دشمن آمد و با صدای بلند فریاد زد...

۸- که گردان کدام اند و جنگ آوران دلیران و کار آزموده سران

قلمرو زبانی: گردان: پهلوانان / سران: فرماندهان

قلمرو فکری: پهلوانان ، جنگجویان و مبارزان با تجربه ی شما کجا هستند تا با من بجنگند؟

۹- چو سهراب شیر اوژن، او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

قلمرو زبانی: شیر اوژن : دلیر، شیر افکن / گزیدن : گاز گرفتن

قلمرو ادبی: لب به دندان گزیدن: کنایه از تعجب کردن / شیر اوژن: کنایه از قوی و شجاع

قلمرو فکری : هنگامی که سهراب شیرافکن و شجاع او را دید، خندید و تعجب کرد.

۱۰- بیامد دمان پیش گرد آفرید چو دخت کمند افکن او را بدید

قلمرو زبانی: دُخت : دختر / کمند: طنابی که در جنگ ها به گردن دشمن انداخته و سوی خود می کشند.

قلمرو ادبی: کمند افکن: کنایه از جنگجوی ماهر / دخت کمند افکن: کنایه از گرد آفرید

قلمرو فکری : سهراب در حالی که از شدت خشم می خروشید ، پیش رفت. گرد آفرید وقتی او را دید...

۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر

قلمرو زبانی: نبد : نبود / مرغ: پرنده

قلمرو ادبی: بر: مجاز از دست و بازو / کمان را به زه کردن: کنایه از آماده تیراندازی / مصراع دوم: کنایه از

مهارت در تیراندازی

قلمرو فکری : [گرد آفرید] کمان به دست، آماده ی تیراندازی شد. او آنقدر مهارت داشت که تیرش هرگز خطا

نمی رفت.

۱۲- به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست، جنگ سواران گرفت

قلمرو زبانی : به سهراب بر : آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. / گرفت: شروع کرد

قلمرو ادبی: چپ و راست: مجاز از هر طرف / بیت اغراق دارد / چپ ، راست: تضاد

قلمرو فکری : تیرهای زیادی به سوی سهراب پرتاب کرد و مانند سوارکار باتجربه در جهت های مختلف با

مهارت می جنگید.

۱۳- نکه کرد سهراب و آمدش ننگ بر آشت و تیز اندر آمد به جنگ

قلمرو زبانی: تیز: به سرعت (قید)

قلمرو ادبی: ننگ، جنگ: جناس / بر آشتن: کنایه از عصبانی شدن
 قلمرو فکری: سهراب نگاه کرد. از میدان‌داری گردآفرید احساس بدی به او دست داد. عصبانی شد و با سرعت به سوی او تاخت.

۱۴- چو سهراب را دید گردآفرید که بر سان آتش همی بردمید

قلمرو زبانی: چو: وقتی / بر سان: مانند

قلمرو ادبی: تشبیه: (سهراب مانند آتش بردمید).

قلمرو فکری: هنگامی که گردآفرید دید که سهراب مانند آتش برافروخته (عصبانی) به سوی او می‌آید...

۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد

قلمرو زبانی: عنان: افسار / سنان: سر نیزه

قلمرو ادبی: عنان، سنان: جناس / مصراع دوم: کنایه از آمادگی برای جنگ

قلمرو فکری: سر نیزه را به سوی سهراب گرفت و افسار اسب و نیزه را به حرکت درآورد و پیچ و تاب داد.

۱۶- بر آشت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گرد به جنگ

قلمرو زبانی: بُد: بود / بدخواه: دشمن / چاره‌گر: حيله‌گر، با سیاست

قلمرو ادبی: تشبیه (سهراب مانند پلنگ شد).

قلمرو فکری: سهراب دریافت که دشمنش زیرک و ماهر است. خشمگین شد و چون پلنگی به سوی او حمله ور شد.

۱۷- بزد بر کمر بند گردآفرید زره بر برش، یک به یک، بردرید

قلمرو زبانی: «بر» دوم در مصرع دوم: پهلو / یک به یک: قید / بردرید: پاره کرد

قلمرو ادبی: بر - بر: جناس همسان

قلمرو فکری: سهراب به کمر بند گردآفرید ضربه زد و لباس جنگی را بر تن او پاره پاره کرد.

۱۸- چو بر زین بیچید گردآفرید یکی تیغ تیز از میان بر کشید

قلمرو زبانی: میان: کمر / بر کشید: بیرون آورد

قلمرو ادبی: تیغ، تیز: جناس

قلمرو فکری: گردآفرید در حالی که داشت تعادلش را روی اسب از دست می‌داد و به زمین می‌افتاد، شمشیر تیزی از غلاف بیرون کشید.

۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسپ و برخاست کرد

قلمرو زبانی: او : سهراب

قلمرو ادبی: کرد، گرد: جناس / گرد برخاستن: کنایه از به سرعت تاختن اسب

قلمرو فکری: ضربه‌ای زد و نیزه‌ی سهراب را شکست و دوباره روی اسبش سوار شد و به سرعت تاخت...

۲۰- به آورد با او بسنده نبود بیچید از و روی و برگاشت زود

قلمرو زبانی: آورد : جنگ / برگاشت : برگرداند

قلمرو ادبی: روی بیچیدن: کنایه از منصرف شدن ، عقب نشینی

قلمرو فکری: گردآفرید متوجه شد که توان مبارزه با سهراب را ندارد، به همین جهت عقب نشینی کرد و با سرعت به سوی دژ برگشت.

۲۱- سپهد عنان ازدها را سپرد به خشم از جهان ، روشنایی ببرد

قلمرو زبانی: سپهد : سردار / عنان: افسار

قلمرو ادبی: عنان سپردن: کنایه از اختیار را به اسب دادن / ازدها: استعاره از اسب / از جهان روشنایی بردن: کنایه از تیره کردن / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: سهراب [که چنین دید] افسار اسب را رها کرد تا به سرعت بتازد. خشم او از فرار گردآفرید همه جا را تیره و تار ساخت. (از شدت عصبانیت همه جا در چشمش تیره و تار شد.)

۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنید و برداشت خود از سرش

قلمرو زبانی: خروشان: فریادزنان / به تنگ اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: واج آرایی «ش»

قلمرو فکری: وقتی سهراب با خشم و فریاد، به گردآفرید نزدیک شد، با حرکتی سریع، کلاهخود او را از سرش برداشت.

۲۳- رها شد ز بند زره ، موی اوی درفشان چو خورشید شد ، روی اوی

قلمرو زبانی: درفشان : درخشان / واج آرایی «ش»

قلمرو ادبی: تشبیه (روی او مانند خورشید درخشان است)

قلمرو فکری: موی گردآفرید از بند زره رها شد و چهره‌ی درخشان او که چون خورشید تابان بود، آشکار شد

۲۴- بدانست سهراب ، گاو دخترست سر و روی او از در افسر است

قلمرو زبانی: از در : شایسته ، لایق / افسر: تاج ، کلاه پادشاهی

قلمرو ادبی: رو ، او : جناس / واج آرایی «ر»

قلمرو فکری: سهراب فهمید که حریفش دختر است، و سر و موی او شایسته‌ی تاج پادشاهی است.

۲۵- شگفت آمدش گفت: از ایران سپاه چین دختر آید به آوردگاه؟

قلمرو زبانی: آوردگاه: میدان جنگ

قلمرو فکری: [سهراب] حیرت زده با خود گفت: سپاه ایران چنین دختران شجاعی برای نبرد دارد؟

۲۶- فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

قلمرو زبانی: فتراک: تسمه ای که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند / میان: کمر

قلمرو فکری: کمند پیچیده را از ترک بند زین باز کرد. آن را به سوی گردآفرید انداخت و او را گرفتار ساخت.

۲۷- بدو گفت کز من، رهایی مجوی چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟

قلمرو ادبی: تشبیه (گردآفرید به ماه تشبیه شده است).

قلمرو فکری: سهراب به گردآفرید گفت: برای رها شدن از چنگ من تلاش و تقلا نکن. ای زیبارو، چرا دنبال جنگ با من هستی؟

۲۸- نیامد به دامم به سان تو گور ز چنگم رهایی نیابی، مشور

قلمرو زبانی: به سان: مانند / گور: گورخر / مشور: تقلا و تلاش مکن.

قلمرو ادبی: به دام آمدن: کنایه از اسیر شدن / گور: مجاز از شکار

قلمرو فکری: تاکنون شکاری مانند تو به دام نیفتاده است. از دست من نمی توانی رها شوی پس بیهوده برای فرار تلاش نکن.

۲۹- بدانست کاویخت گرد آفرید مر آن را جز از چاره، درمان ندید

قلمرو زبانی: آویخت: گرفتار شد / گردآفرید: نهاد جمله است / چاره: فریب، حيله / مر: حرف تأکیدی است که در شعر و نثر قدیم قبل از مفعول می آمد.

قلمرو فکری: گرد آفرید دریافت که گرفتار شده است و برای رهایی از دست سهراب جز حيله و تدبیر راه حلی نیست.

۳۰- بدو روی بنمود و گفت: ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

قلمرو زبانی: بدو: به او (سهراب) / به کردار: مانند

قلمرو ادبی: تشبیه (سهراب مانند شیر) / این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو فکری: (گردآفرید) رو به سهراب کرد و گفت: ای دلوری که میان پهلوانان، مانند شیر، شجاع هستی.

۳۱- دو لشکر، نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

قلمرو زبانی: آهنگ: قصد، عزم جنگ / نظاره: تماشا

قلمرو ادبی: گرز و شمشیر: مجاز از جنگ

قلمرو فکری: هردو سپاه، تماشاگر نبرد و تکاپوی ما بوده اند.

۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

قلمرو ادبی: روی، موی: جناس / گفت و گو: کنایه از بحث، شایعه

قلمرو فکری: اکنون اگر من صورت و مویم را باز کنم و نشان دهم که دختر هستم، سپاهیان تو را سرزنش خواهند کرد.

۳۳- که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو ادبی: ابر: مجاز از آسمان / به ابر اندر آوردن گرد: کنایه از جنگ سخت کردن / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: [خواهند گفت] که سهراب در مبارزه با یک دختر این گونه به زحمت و تکاپو افتاد و به سختی نبرد می کرد؟

۳۴- کنون لشکر و دژ به فرمان تست نباید بر این آشتی، جنگ جست

قلمرو ادبی: دژ: مجاز از ساکنان قلعه / جنگ، آشتی: تضاد

قلمرو فکری: اکنون [تو پیروز شدی] دژ و سپاه درون آن، همه به فرمان تو هستند. پس دیگر جنگیدن لازم نیست!

۳۵- عنان را بیچید گرد آفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی: سمند: اسب مایل به زرد رنگ / دژ: قلعه

قلمرو ادبی: عنان بیچیدن: کنایه از برگرداندن اسب

قلمرو فکری: گرد آفرید اسب با ارزش خود را به سوی دژ برگرداند و حرکت کرد...

۳۶- همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاه دژ، گژدهم

قلمرو زبانی: گژدهم: پدر گرد آفرید / درگاه: جلوی دروازه

قلمرو فکری: در مسیر بازگشت به دژ، سهراب نیز او را همراهی می کرد. در این زمان، گژدهم به درگاه قلعه آمد.

۳۷- در باره بگشاد، گرد آفرید تن خسته و بسته، بر دژ کشید

قلمرو زبانی: باره: دیوار قلعه / خسته: زخمی

قلمرو ادبی: خسته، بسته: جناس / باره: مجاز از قلعه

قلمرو فکری: در دژ را گشود و گرد آفرید با تن زخمی و کوفته به درون دژ رفت.

۳۸- در دژ بیستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

قلمرو زبانی: در: دروازه / دیده: چشم

قلمرو ادبی: دیده خونین: کنایه از ناراحتی زیاد / واج آرایبی: «د»

قلمرو فکری: (دربانان) در قلعه را بستند. آنها بسیار ناراحت بودند و با دلی پر غصه گریه کردند.

۳۹- ز آزار گرد آفرید و هجیر پر از درد بودند، بر نا و پیر

قلمرو زبانی: آزار: صدمه، آسیب / بُرنا: جوان

قلمرو ادبی: برنا و پیر: مجاز از همه / برنا، پیر: تضاد / واج آرایبی «ر»

قلمرو فکری: همه‌ی افراد قلعه از غم شکست گردآفرید و اسارت هجیر ناراحت و غمگین بودند.

۴۰- بگفتند: کای نیکدل، شیرزن پر از غم بُد از تو، دل انجمن

قلمرو ادبی: شیرزن: تشبیه میان واژه ای / انجمن: مجاز از مردم

قلمرو فکری: گفتند: ای زن شجاع خوش قلب، همه‌ی افراد قلعه به خاطر تو نگران بودند...

۴۱- که هم رزم جستی، هم افسون و رنگ نیاید ز کار تو بر دوده ننگ

قلمرو زبانی: افسون: حيله، مکر / رنگ: نیرنگ / دوده: خاندان

قلمرو ادبی: ننگ، رنگ: جناس

قلمرو فکری: هم دلاورانه نبرد کردی و هم از حيله های جنگی استفاده کردی. مایه ننگ و شرمساری خاندانت نشدی.

۴۲- بخندید بسیار، گردآفرید به باره بر آمد، سپه بنگرید

قلمرو ادبی: واج آرایبی «ب»

قلمرو فکری: گردآفرید بسیار خندید و به بالای قلعه آمد و به لشکر نگاه کرد.

۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت: کای شاه ترکان چین

قلمرو ادبی: بر پشت زین: کنایه از سوار / شاه ترکان چین: مجاز از سهراب / چنین، چین: جناس / این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو فکری: وقتی سهراب را سوار بر اسب دید، با تمسخر به او چنین گفت: که ای پادشاه ترکان و چین...

۴۴- چرا رنجه گشتی، کنون باز گرد هم از آمدن، هم ز دشت نبرد

قلمرو فکری: چرا خود را به زحمت انداختی؟ اکنون هم از دژ سپید و هم از میدان نبرد به سوی کشورت بازگرد.

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور ، سوی توران کنی

قلمرو زبانی: نامور: مشهور

قلمرو ادبی: فرمان کردن: کنایه از اطاعت کردن / رخ به توران کردن: کنایه از برگشتن به سرزمین توران
 قلمرو فکری: بهتر است که سخن مرا بپذیری و به سرزمین توران برگردی.

۴۶- نباشی بسی ایمن به بازوی خویش « خورد گاو نادان ، ز پهلوی خویش»

قلمرو زبانی: نباشی: نباید باشی

قلمرو ادبی: بازو: مجاز از قدرت / «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»: مثل است. (انسان نادان خودش به خودش زیان می رساند).

قلمرو فکری: به قدرت بازوی خود تکیه و اعتماد نکن. مانند گاو نادان نباش که با چریدن و فربه شدن، زمینهای نابودی و کشته شدن خودش را فراهم می کند.

شعر خوانی: دلیران و مردان ایران**۱- چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران ، پر آوازه شد**

قلمرو زبانی: پدید آمدن، دوباره فرا رسیدن / پر آوازه شد: مشهور شد.

قلمرو فکری: وقتی زمان آزمایش تازه ای (جنگ تحمیلی) فرا رسید، بار دیگر نام ایران، بر سر زبانها افتاد .

۲- از این خطه نغز پدram پاک و زین خاک جان پرور تابناک

قلمرو زبانی: نغز: خوب و مطبوع / پدram: خرم و آراسته . / این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از سرزمین

قلمرو فکری: از این سرزمین زیبا و شاد و پاک و از این کشور روح پرور و نورانی...

۳- از این مرز فرخنده مرد خیز کنام پلنگان دشمن ستیز

قلمرو زبانی: کنام: آشیانه و لانه / فرخنده: مبارک

قلمرو ادبی: پلنگان: استعاره از دلاوران / کنام: استعاره از وطن

قلمرو فکری: از این کشور مبارک و پر از دلاور که مانند پلنگ با دشمن مبارزه می کنند.

۴- دگر ره ، چنان شد هنر آشکار کز آن خیره شد دیده روزگار

قلمرو زبانی: هنر: علم و فضیلت / خیره شدن: متحیر شدن

قلمرو ادبی: دیده روزگار: اضافه استعاری

قلمرو فکری: ایرانیان چنان کار بزرگی در جنگ نشان دادند که مردم جهان از آن شگفت زده شدند.

۵- دلیران و مردان ایران زمین هژیران جنگ آور روز کین

قلمرو زبانی: هژیر: چابک و چالاک / جنگ آور: جنگ جو

قلمرو ادبی: روز کین: روز جنگ

قلمرو فکری: دلاوران و مردان شجاع سرزمین ایران، همان پهلوانان چالاک و جنگاور در روزهای جنگ و دشمنی و انتقام هستند.

۶- خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران، فوج فوج

قلمرو زبانی: فراز آمدن: جمع شدن / کران: طرف

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه

قلمرو فکری: فریاد زنان و خشمگین مانند امواج، گروه گروه از هر گوشه‌ای پیش آمدند. (به جبهه و میدان جنگ آمدند)

۷- به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن / جهان: مجاز از مردم جهان / گفت و گوی: کنایه از تعریف کردن

قلمرو فکری: دلیران سرزمین ایران، شجاعانه برای نبرد به جبهه‌ها رفتند و مردم جهان درباره‌ی دلاوری‌هاشان بسیار سخن می‌گفتند.

۸- که اینان ز آب و گل دیگرند نگهبان دین، حافظ کشورند

قلمرو ادبی: آب و گل: مجاز از سرشت

قلمرو فکری: [مردم جهان می‌گفتند که] سرشت و آفرینش این دلاور مردان با دیگران تفاوت دارد. آنان نگهبانان دین و پاسداران کشور خود هستند.

۹- بد اندیش را آتش خرمن اند خدنگی گران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی: «را»: فک اضافه (آتش خرمن بدانندیش) / خدنگ: درختی است با چوبی بسیار سخت و محکم / گران: بزرگ، سنگین / بد اندیش: دشمن

قلمرو ادبی: خرمن: استعاره از هستی دشمنان / خدنگ: مجاز از تیر / تشبیه در مصراع اول و دوم.

قلمرو فکری: رزمندگان، در نبرد با دشمن، مانند آتش شعله ور شده در خرمن هستند. مانند تیری سخت و کُشنده‌اند که بر قلب دشمن می‌نشیند.

۱۰- ز کس جز خداوند شان بیم نیست به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

قلمرو ادبی: مصراع دوم: کنایه از این که «هیچگاه به دشمن تسلیم نمی‌شوند». / واج آرایبی: «ن»

قلمرو فکری: جز خداوند، از کسی ترسی ندارند و در فرهنگشان سخنی از تسلیم در برابر دشمنان وجود ندارد.

۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماست ملک، آفرین گوی رزم شماست

قلمرو زبانی: عزم: اراده / ملک: فرشته

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشخیص (متعجب بودن فلک) / فلک، ملک: جناس / عزم، رزم: جناس

قلمرو فکری: ای رزمندگان، آسمان (روزگار) با مشاهده‌ی اراده‌ی استوار شما شگفت‌زده شده است. فرشته‌ها هم ستایشگر جنگ و رزم شما هستند.

۱۲- شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را نگهبان بود

قلمرو زبانی: «را»: فک اضافه (باور شما) / یزدان: خدا

قلمرو فکری: ای رزمندگان، چون شما به خداوند باور دارید؛ او نیز باور و نگهبان شما است.

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir